

واکنش خانواده محترم قدوسی به مباحث «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام»



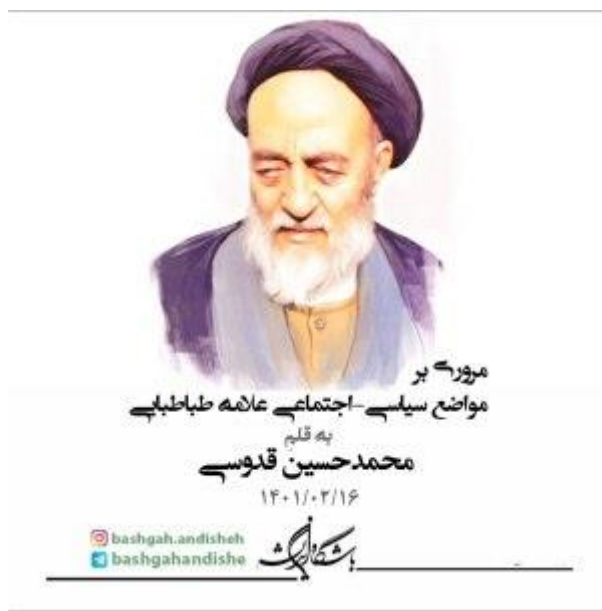
محسن کدیور

۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۱

توضیح: این دو متن به درخواست اینجانب دقایقی قبل در وبسایت [باشگاه اندیشه](#) منتشر شد. از دوست محترم آقای محمدحسین قدوسی نوه مرحوم آقا سیدمحمدحسین طباطبایی و مادرشان سرکار خانم نجم السادات طباطبایی (قدوسی) بابت اجابت دعوت اینجانب، اظهار نظر کتبی درباره این سلسله مباحث و انتشار آن در وبسایت باشگاه اندیشه صمیمانه تشکر می‌کنم. هر دو متن عیناً - بدون مقدمه و حاشیه - در وبسایت من در صفحه همین سلسله مباحث بازنشر می‌شود. نقد و بررسی این دو واکنش به شکل مستقل و مجزا در ششمین جلسه سلسله مباحث «[آقای طباطبایی، انقلاب و نظام](#)» که متعاقباً اعلام می‌شود خواهد آمد.

محسن کدیور

۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۱



مروری بر مواضع سیاسی علامه طباطبایی

باشگاه اندیشه، ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۱

هر اندیشه، آئین و فکر تاثیرگذار و برجسته که میتواند فایده بخش و اثر گذار باشد، میتواند به همان میزان دستخوش تفاسیری حاشیه ای، بعید و یا مخرب شود.

علامه طباطبایی بیش از چهار دهه است که در میان ما نیست، اما میراث ارزشمند فکری او همچنان باقی و جاری است.

میراثی سترگ که بیش از آثار مکتوب و گفته ها و سیره او، «نحوه تفکر و طریق تدین و تعقل» او است که همچنان می توان از این چشمه جوشان در رفع غبارها و گره های این روزها بهره گرفت.

آن چه در پرداختن به میراث ارزشمند این اندیشمند کمتر بدان پرداخته شده همین مطلب است و آنچه سخن بیشتری در موردش می رود جزییاتی است که نه تنها گرهی نمی گشاید بلکه خود گره هایی نو می افزاید

...

مدتهاست که گفتگوها و نظرات پیرامون "مواضع سیاسی اجتماعی" این شخصیت موضوع بسیاری از محافل شده است و در این میان نظرات متفاوت و گاه متضادی ارائه می شود. علیرغم اینکه دوستان و علاقه مندان علامه در موارد فراوانی از من خواستند که نظرات خود را بازگو کنم و به آنچه که در سال ۱۳۹۵ یا قبل از آن نوشته ام چیزی را بیفزایم، اما به دلیلی که در بالا اشاره شده و در نوشته زیر توضیح بیشتر خواهد آمد، خودداری می کردم. در این میان آقای محسن کدیور که در زمان سکونت ایشان در قم میان ما آشنایی و رفاقت و ارتباطات فکری برقرار بود، چندین بار از من همین خواسته را تکرار نمود. در نهایت در ماه های اخیر مکاتبات و گفتگوهای بین ما برقرار شد و من نوشته زیر را برای ایشان ارسال کردم و نیز مادرم چند خط به درخواست ایشان نگاشت که هر دو متن را برای استفاده عموم در اینجا قرار می دهم. پس از این نوشته نیز مکاتباتی بین ما برقرار شد و در نهایت گفتگوی مستقیم ما از طریق واتساپ بیش از دو ساعت به طول انجامید. انصافاً این گفتگوی از راه دور نمونه ای اعلا از "مباحثه طلبگی" بود که هر دو طرف در عین اختلاف نظر بلکه در مواردی تضاد مواضع با نهایت سلامت، شفافیت و با سینه ای گشاده شنوای سخن مقابل بود...

ای کاش دیگران نیز از این سنت زیبای حوزه های علمیه ما که ریشه در تاریخ پر افتخار ایران و شیعه دارد بهره بیشتری می بردند اگرچه این سنت حتی در خود حوزه ها هم آن طور که باید و شاید، برقرار نیست ... لازم به تذکر نیست که اینجانب و خانواده علامه طباطبائی از نظرات مخالف و نقد دیگران - و از جمله آقای کدیور- و هر گفتگویی در این مورد استقبال نموده و همان طور که روش و سیرت علامه بود هر سخنی در این باره - حتی اگر در نهایت مخالفت باشد- را ارج نهاده و سعی در انتشار در همین منبع خواهد نمود.

شانزدهم اردیبهشت هزار و چهار صد و یک

محمدحسین قدوسی



مواضع سیاسی و اجتماعی علامه طباطبائی

در سال ۱۳۹۵ به مناسبت بحثی که صورت گرفته بود، یادداشتی در خصوص مواضع و افکار سیاسی و اجتماعی علامه طباطبائی نوشتم. اگرچه آن یادداشت مختصر و اندک بود، اما چکیده افکار و نگاه ایشان درباره مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مسائل دوران اخیر درج شده بود. در آنجا توضیح دادم که آن مرحوم افکار مستقل و متفاوتی با تمام، یا اکثر جریان‌های دوران معاصر داشتند و نگاه ایشان از زاویه دیگری بود که منطبق با هیچ یک از نگاه‌های رایج نیست. به صورت خلاصه و چکیده نیز بیان کردم که زاویه ایشان با دیگر صاحب نظران چیست و چگونه می‌اندیشند. همچنین نوشته بودم که بسیاری - و شاید اکثر- آنچه در فضاهای رایج مجازی و حقیقی درباره علامه طباطبائی گفته می‌شود، بهره اندکی از حقیقت داشته و جریان‌های اجتماعی و سیاسی و گاه معرفتی «از ظن خود یار او می‌شوند». در واقع علامه طباطبائی دائرةالمعارفی از افکار و معارف است که هر جریانی طبق سلیقه خود بخشی از آن را گزینش کرده و از آن گزینش نتیجه‌گیری نموده است. پس از آن - و در اثر این نتیجه‌گیری‌های ناقص - چه بسا انتسابات نادرست از میان گفته‌ها و شنیده‌ها که به او نسبت می‌دهند و در این انتسابات نادرست گویا هیچ جریانی استثنا نیست و هر گروهی شخصیت او را - که در این سال‌های پر از درد و رنج و تباهی هنوز سالم و دست نخورده باقی مانده است - براساس اندیشه خود مشاهده می‌کند.

همان طور که روال جامعه ما هست، گفته‌های من و در پی آن «مستقل و مجزا کردن علامه» از تمامی جریان‌های رایج و متداول جامعه برای بسیاری مقبول و خوشایند نبود. آنان که خود از جریان‌های متفاوت و حتی متخاصم بودند، همگی در یک مساله اشتراک داشتند و آن مخالفت با استقلال فکری و جدا کردن علامه بود از همه این جریان‌ها، و بیان اینکه علامه با تمامی آنها زاویه‌ای روشن و مبنایی داشت. به دنبال این جریان، فشارها و حتی تهاجم عملی بسیاری آغاز شد. آنان که این سخنان را مخالف با مواضع تند انقلابی خود می‌پنداشتند، با بیانات گوناگون سعی در همه نوع مخالفتی با این استقلال و زاویه فکری نمودند و دوستانه، یا به صورت‌های دیگر از هیچ نوع مخالفتی کوتاهی نکردند. همچنین جریان‌های مقابل آنان نیز، من و خانواده ما را با عنوان «جناح حکومتی خاندان علامه» مورد لطف قرار دادند. از هیچ یک از آنان گله‌ای ندارم و هرکس که با نیت درست و صادقانه مطلبی را بر علیه افکار و نوشته‌هایم بیان کرده را احترام می‌گذارم و این بیان را چندان دور از عقل نمی‌دانم که: «للمصیب اجران و للمخطیئ اجر واحد».

طی این سال‌هایی که از یادداشت مذکور گذشته، مطالب فراوانی در این باره بیان شده است و با وجود اصرار دوستان در این مورد مطلبی اضافه نکردم. چون فضای جامعه را آغشته از هیجانات و افکاری می‌بینم که ناشی از مشکلات و فشارهای موجود است و در بسیاری از موارد این فضای هیجانی اجازه تحقیق درست حقایق را نمی‌دهد. در واقع افراد وقتی مطالب و درد دل‌های خود را از زبان شخصیتی تاثیرگذار و محترم می‌شنوند، کمتر درباره صحت و سقم آن دچار تردید می‌شوند. همانگونه که مدافعین مواضع تند انقلابی چنان در درستی اندیشه‌های خود یقین دارند که هرگز همراه نبودن اندیشه علامه را با این افکار احتمال نمی‌دهند. چنین بود که فضای جامعه را برای بحث در این باره مناسب نمی‌دانستم و در این سال‌ها درخواست دوستان را برای نگاشتن مطلبی در این باره را قبول نکردم.

اکنون نیز نگاهم به شرایط جامعه تغییری نکرده و کمتر سخن گفتن را بیشتر از هر چیزی مطابق با دیدگاه علامه می‌دانم. چه او نیز خود با تمرکز بر مسائل بنیادین جامعه - که از نگاه او وضعیت انسانی، فکری، فرهنگی و

اصلاح آن بود- از تمام حواشی که ایشان را از این کار باز می‌داشت، دوری می‌کرد. با همه اینها، اکنون و پس از گذشت بیش از چهل سال از فوت ایشان، تذکراتی را برای «درج در تاریخ» بیان می‌کنم و البته باز هم انتظار ندارم که مورد استقبال فضای رایج فکری و سیاسی قرار گیرد:

۱- همانطور که ذکر کردم فضای جامعه آکنده است از مطالب متضاد و مختلف در باره علامه طباطبائی که بسیاری از آنها بهره اندکی از حقیقت دارد. این مطالب از مواضع سیاسی تا اندیشه‌های اخلاقی، عرفانی، مکاشفات و امور خارق‌العاده و هرچیز دیگر را شامل می‌شود. در یک شمارش ناقص و غیر دقیق حدود سی مورد از مطالب مختلف گفته شده را یافتیم که به طور حتم و یا به احتمال بسیار زیاد نادرست است. کسانی که چنین مطالبی را می‌گویند همه -تقریباً بدون استثنا- افراد صادق و علاقمندی هستند که به آنچه می‌گویند اعتقاد دارند و نیت نادرست یا منافی ندارند. متأسفانه کتاب‌هایی که در مورد ایشان نوشته شده نیز از این قاعده استثنا نیست و بعضی از کتب پررونق و رایج هم از این قبیل است.

۲- شاید سوال شود که چرا در این موارد به نقل بزرگان و نزدیکان علامه اکتفا و تکیه نکنیم و تنها آن را بپذیریم که یکی از آنان تصدیق کرده است؟ جواب این سوال سخت است و در این سال‌ها تلاش بسیار کردم که در این باره سخنی نگویم و قضاوتی نکنم. اما متأسفم که برای «ثبت در تاریخ» مجبورم به آن بپردازم. با کمال احترامی که برای تک تک آنان قائل هستم و آنها را «وارث علم و کرامت علامه» می‌دانم، اما نقل و برداشت‌های بسیاری از آنان نه تنها قابل قبول نیست بلکه پر از ابهام، نادرستی، عدم تطبیق با قطعیات علامه و حتی در تناقض و تضاد است که مواردی را در اینجا ذکر می‌کنم. قبل از آن باید اعلام کنم، افرادی که از آنها نقل می‌کنم همگی افراد بزرگوار، راستگو و «مورد وثوق و احترام علامه طباطبائی» بوده‌اند و هرگز نقد کلام آنان دلیلی بر بی‌احترامی نیست، بلکه همه آنان را صادقانه احترام می‌گذارم و از «احترام و اطمینان علامه» به آنان کاملاً خبر دارم. اما همه اینها هیچ دلیلی بر پذیرش کلامی نیست که بطلان آن روشن و واضح است، چرا که حقیقت برای ما بالاتر از همه

اینهاست. همچنین از ذکر نام این بزرگان به دلیل حفظ احترام آنان خودداری می‌کنم اگرچه محققین براحتی می‌توانند آن را بیابند.

۲-۱. در زمانی که فضای حمایت سیاسی از انقلاب رو به افراط می‌رفت، نقلیات بسیاری از علامه در این مورد منتشر شد که منابع آن موجود است. در یکی از نقل‌ها به زبان یک شخصیت ارزشمند و مورد وثوق علامه - که حداقل بخشی از این نقل در یک روزنامه کثیرالانتشار در زمان حیات گوینده منتشر شده است - چنین گفته شد: "در طی ۳۵ سال ارتباط با ایشان، او هیچگاه از کسی بدگویی نکرد، جز بدگویی از دربار و رژیم طاغوت ... علامه طباطبائی از پیروزی انقلاب به حدی خوشحال بود که نمی‌توانست از اظهار آن خودداری کند. روزی به من فرمود: دلم می‌خواهد رژه ارتشیان را در برابر حضرت امام در قم ببینم. وقتی صدای موزیک ارتشیان در برابر حضرت امام برخاست، عبا را بر دوش انداخت و جلو در منزلش، مدتی طولانی به تماشای رژه ایستاد و مکرر می‌فرمود: چقدر جالب است ...".

نیازی نیست انسان مدت طولانی با علامه ارتباط داشته باشد بلکه کسی که برای چند روز او را از نزدیک دیده باشد، می‌داند و مطمئن است که جدای از نگرش سیاسی علامه و اینکه او چه دیدگاه سیاسی دارد - چنین روالی چقدر از علامه و سیره او بیگانه است. بعدها - بیش از یک دهه بعد - دیگرانی که با نگاهی محققانه به آن می‌نگریستند، درخواست مصرانه‌ای برای ارائه مطلبی در مورد علامه، از جمله رد کردن چنین کلام موهونی داشتند اما به همان دلائلی که در بالا ذکر شد، خودداری کردم. چنین مطالبی در آن زمان اندک نبود و این تنها یکی از موارد قابل ذکر است.

۲-۲. شخصیت ارزشمند دیگری را می‌توان دید - که اخیراً استناد زیادتری به کلمات و نقل‌های ایشان می‌شود - و من نام نمی‌برم اما برای محققین قابل تشخیص است و مورد توجه و احترام و مراجعه علامه در زمان‌های طولانی بود. بعضی از عبارات ایشان را از روی متن مکتوبی نقل می‌کنم که مربوط مصاحبه‌ای آنلاین در سال ۱۳۸۸ برای

گردهمایی سالگرد علامه در فرهنگ‌سرای ابن‌سیناست (اکنون صوت آن که در گردهمایی پخش شد به‌مراه متن موجود است، ولی منتشر نخواهد شد):

"... به خاطر لطفی که مرحوم علامه به حقیر داشتند، به حرفهای من گوش می‌دادند. می‌دانستند من طالبِ ناپیچِ حقیقت هستم. در بسیاری از مواقع اگر من از ایشان خواهشی می‌کردم، می‌پذیرفتند. یکی از آنها، رساله الولایه بود. مدت‌ها ما با ایشان درخصوص این رساله بحث می‌کردیم. یکی از بحث‌هایی که یک هفته درمیان، گاه‌گاهی، داشتیم از ایشان خواهش کردم که بالاخره لطف کردند و نوشتند ... و این نوع خلاقیت ذهنی ایشان در دو مورد دیگر هم صدق می‌کند. روزی می‌فرمودند که شرح منظومه بسیار مشکل است. گفتم حاج آقا شما چند دهه است که دارید در قم شرح منظومه درس می‌دهید چرا یک شرح منظومه جدید نمی‌نویسید. فرمودند: آقا من سرم شلوغ است و دارم تفسیر قرآن می‌نویسم، اما من همچنان اصرار می‌کردم. روزی آمدند و درحالی‌که لبخند می‌زدند از آستین‌شان رساله را بیرون کشیدند و دادند. گفتند که بیا این هم آن رساله‌ای که می‌خواستید. من خوشحال شدم و دیدم با الفاظ روشن‌تر مطالب فلسفی نوشته شده است. دفعه بعد که ایشان را ملاقات کردم گفتم که حاج آقا بسیار کتاب ارزشمندی است و انشاءالله کتاب درسی خواهد شد. ولی نهایه اینها کجاست؟ باید یک نهایه‌ای هم نوشت. این دو کتابی که ایشان در پایان عمرشان نوشتند، به اصرار بنده بود. رساله ولایه هم همینطور است."

عبارات دیگری نیز در این متن وجود دارد نظیر: "من بارها پشت سر علامه نماز خوانده بودم" یا "وقتی کسی پشت سر ایشان نماز می‌خواند ...".

بر کسی پوشیده نیست که رساله الولایه نزدیک به سه دهه قبل از این در تبریز نوشته شده و این از قطعیات زندگی علامه است! همچنین کتاب‌های *بدایة الحکمه* و *نهایة الحکمه* کتاب درسی مدرسه حقانی است که همچون چند کتاب دیگر - به عنوان نهضت تغییر کتب درسی حوزه - به سفارش این مدرسه نوشته شده و متن این کتاب‌ها، قبل از چاپ از طریق دستگاه پلی‌کپی مدرسه تکثیر می‌شد و بعدها به چاپ رسید. دستگاه پلی‌کپی هنوز هم در

وسایل ضبط شده ساواک از مدرسه حقانی موجود و قابل بررسی است. متن تکثیر شده با این دستگاه نیز هم در منزل ما موجود است. در مورد حدیث خودداری علامه از امامت جماعت در هر شرایطی، مشهورتر از این است که نیاز به گفتن داشته باشد. برای کسانی که اکنون می‌خواهند بدانند، کافی است به خاطره شاگرد خاص ایشان مرحوم *تهرانی لاله زاری* در کتاب *مهر تابان* مراجعه نمایند.

چندی بعد از این مصاحبه کسانی که در قم از جهت سیاسی با این گوینده مخالف بودند، غوغائی راه انداختند و با تکیه بر همین موارد ذکر شده بر مراسم گردهمایی و خانواده ما به شدت تاختند و ...

۲-۳. چندی قبل نیز یکی از بزرگان حوزه در مورد علت تالیف *المیزان* و رابطه آن با مادر علامه - شاید هم در ارجحیت نقل بر عقل - حکایت مستقیم و بی‌واسطه‌ای را از قول علامه ذکر نمود. من از شنیدن آن چنان شگفت زده شدم که مجبور به عکس‌العمل شدم (برخلاف موارد فراوان دیگر که در فضای مجازی پخش می‌شود و اعتنایی ندارم). قرائن قطعی در نادرست بودن این نقل - در عین وثاقت و بزرگواری گوینده - چنان محکم و استوار بود که هیچ صورتی از سلامت و صحت در مورد آن احتمال نمی‌رفت و هیچ اعتراضی به بیان من نشد. جالب اینکه عین این حکایت را بزرگان دیگری هم با ادعای نقل بدون واسطه نقل کرده‌اند و منحصر به این گوینده محترم نبود! اما هرچقدر هم گوینده و گویندگان موثق و مورد اعتماد باشند، نه رساله‌ای که سه دهه قبل نوشته شده را می‌توان انکار کرد و نه مادری که در کودکی فوت کرده را می‌توان با نقل معتبر، نیم قرن تاخیر در فوت ایجاد نمود!

۲-۴. بعضی از این نقل‌ها می‌تواند ناشی از گذشت زمان یا بی‌دقتی در شنیدن و استماع از علامه باشد. همچون فردی که چیزی را می‌شنود و با ذهنیات خود مخلوط می‌کند و به دلیل انس ذهنی با مطالب خود، پس از سال‌ها به صورت دیگری برایش به خاطر می‌آید، اما بعضی دیگر را به هیچ صورتی نمی‌توان توجیه کرد. همچون تاخیر نیم‌قرنی در یک حادثه یا اعلام واقعه‌ای به عنوان علت در حالی که این واقعه یک دهه بعد رخ داده، و یا ادعای تشکیل جلسه با ایشان در جابان دماوند در حالی که خاطرات خانواده علامه و اسناد بیمارستان قلب همگی حکایت از بستری بودن علامه در همین تاریخ در این بیمارستان دارد و الی آخر... .

۲-۵. اینها اندکی است از بسیار از مواردی که در این سالها رخ داده و از بازگو کردن آن خودداری می‌کنم. اگرچه این چند مورد را هم ترجیح می‌دادم بیان نکنم اما مجبور به ذکر شدم تا روشن شود که قاعده باطل «اطمینان به خبر ثقه» و تکیه بر نقل افراد راستگو در این مورد بطلان روشن‌تری دارد و نه تنها نمی‌توان بر آن تکیه کرد، بلکه بسیاری از مطالب نادرست در فضای فعلی ناشی از همین بزرگان است.

۳- افکار و مواضع سیاسی و اجتماعی علامه شفاف و بدون ابهام بود و در آثار و کتب ایشان روشن است و نیازی به تأویل دیگران و رفع ابهام توسط تفسیرگران نیست. تعادل و تعقلی که در نگاه ایشان هست موضع او را از تمام همقطاران خود مجزا و مستقل نموده است. در تمام یا اکثر اندیشه‌های معاصر ایشان در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی «بایدها» و «نبایدها» به عنوان پیش‌فرض قرار داده شده و این اساس تفکر آنان در موارد مهم است؛ پیش‌فرض‌هایی که به نظر آنان برخاسته از متن دیانت و یا ایده‌های معاصر است. هر گروهی برای خود موضعی در مسائل مهم کشور، انقلاب، سیاست و حکومت برگزیده و نگاه خود را بر آن اساس استوار کرده و هرچه غیر از آن را نادرست و انحرافی تلقی می‌کند. به همین دلیل جریان‌های فکری تاریخ معاصر هرگز نتوانسته‌اند بر یک موضع راهبردی دراز مدت به یک رویه مشترک برسند. تاریخ معاصر ما سرتاسر آکنده از تعارضات این جریانات است. هر جریانی که با یک اتحاد موقت به قدرت می‌رسد، به زودی با تقسیم به «خودی و ناخودی» دچار همین سرنوشت می‌شود و در این واقعیت فرقی بین جریانات مختلف نیست. علامه طباطبائی از اساس تمام این پیش‌فرض‌ها را کنار می‌زند و تنها مرجع تشخیص در این موارد را عقل و تشخیص عقلی می‌داند. چنین است که اساس نگاه او به مسائل سیاسی و اجتماعی متفاوت می‌شود. ایشان در تنها مصاحبه خود در باره مرحوم مطهری، پس از آن همه تعریف و تمجید از وی درباره «پشتوانه‌های فکری و ایدئولوژیکی» شهید مطهری برای ادامه این نهضت می‌گوید: "من به این قسمت‌ها دل نمی‌دهم!" و در جواب اینکه «چه توصیه‌هایی به مردم در این موقعیت دارید؟» می‌گویند: "این مطالب و مقاصد که در آن جنگ و جدال داشتند و چه زحمتهای که کشیدند و

کشتارها دادند را خوب پیاده کنند" و "ما فردا قانون اساسی خواهیم داشت ... لکن جوری نشود که فردا مسخره دیگران قرار بگیریم ... خوب پیاده کنند".

چنین است که علامه در یک نگاه روشن عقلانی همه چیز را توصیه به راه و روش عقلانی می‌کند - بدون تکیه بر «پیش‌فرض‌های فکری و ایدئولوژیک» و «محتوایی که هر جریان برای خود اصل می‌گیرد». اکنون هیچ جریانی حق ندارد تنها اعراض علامه از یک تفکر خاص را عَلم کند و او را همراه و هم‌موضع خود بداند، چرا که این نگاه علامه به تمام اندیشه‌هایی است که از یک موضع پیش فرض برخاسته و در مقابل اصرار و تاکید بر «راه و روش عقلانی» دارد که در هر زمان و موقعیت به شکل خاصی است اما عقلای زمان در هر موقعیت با همان عقل محدود برمی‌گزینند. اگر چه در این سال‌های پس از انقلاب، جریان‌های فکری و سیاسی پیوسته و پیوسته با نگاه خاص به او نگریسته و ناخودآگاه - حتی با نیت خالص - این بُعد از شخصیت و تفکر او را مصادره نموده‌اند.

۴- شخصیت‌هایی که در رأس جریان‌های سیاسی و اجتماعی دوران معاصر و یا لایه بالای آن بوده‌اند، هیچ کدام روابط خصمانه‌ای با علامه نداشته‌اند و علامه طباطبائی هم به هیچ صورت موضعی بر علیه آنان نداشته است. روابط طرفداران و مریدان و بدنه این جریانات و هرم اجتماعی آن در بسیاری از موارد نه تنها دوستانه و مسالمت‌آمیز نبوده، بلکه مشکلات بسیاری ایجاد نموده که دامنه آن تا حوادث بعد از انقلاب کشیده شده است، در حالیکه در روابط علامه و جریانات دیگر تماماً بدون دخالت علامه و تایید رئوس هر م‌ها بوده است. نمونه‌های فراوان و قابل ذکری از برخوردهای نادرست، غیر اخلاقی و غیرمنصفانه‌ای از این مدافعان و مریدان وجود دارد که بصورت واضح و روشنی مربوط به بدنه این جریانات بوده و نه ناشی از تأیید و دخالت علامه و یا رأس جریان مقابل. در زمان حیات علامه این موضوع کاملاً روشن، واضح و چنان هویدا بود که هیچ تردیدی در آن وجود نداشت اگرچه همین مدافعان - از دو طرف - بعدها سعی فراوان کردند که نگاه خود را به صورت واقعیت عرضه کنند و بسیاری دیگر که آن زمان را از نزدیک ندیده‌اند، مُبلغ این نگاه شدند.

۵- اما اساسی‌ترین اصلی که نگاه علامه را از تمام جریان‌های سیاسی دیگر جدا می‌کرد، این بود که ایشان سیاست را در اولویت اول برای اصلاح جامعه نمی‌دانست. جریان‌های دیگر با انواع مواضع گوناگون سیاسی و اجتماعی هر کدام بر اساس اندیشه خود تکیه بر این موضع را بخش مهم و حساس، بلکه اولویت اول در حیات جامعه می‌دانند. مخصوصاً در گذشته چنین می‌پنداشتند که التزام و تلاش هرکسی در این جهت وظیفه مهمی است که هرگز نمی‌توان از آن غفلت کرد، و اولویتی است که بدون آن برنامه‌های دیگر راه به جایی نخواهد برد تا حدی که در ابتدای پیروزی انقلاب چنین پنداشته می‌شد که این واجبی است که ترک آن گناه است. علامه چنین اولویتی را هرگز به امر سیاسی نمی‌داد بلکه اولویت اول برای «امر انسانی و معرفتی» بود - گرچه خود سیاست‌ورزی زبده و کارکشته بود و هرزمان که بحث و گفتگو می‌شد در این امر چیزی کم نداشت اما آن را اولویت چندم می‌دانست. شرکت نکردن او در انتخابات نیز از باب «اولویت نداشتن امر سیاسی» بود نه از باب «اهمیت دادن به یک موضع سیاسی» - آنگونه که جریان‌های سیاسی بعدها استفاده نمودند. در واقع برخلاف مراجع و شخصیت‌های مطرح، برای ایشان صندوق سیاری نبردند تا امکان شرکت برای ایشان فراهم شود! وگرنه در همین متن بالا که از روی نوار صوتی آورده شده، تاکید فراوان ایشان در تدوین قانون اساسی و مقررات دیگر و تاکید فراوان بر «درست انجام شدن امور» نشان اهتمام بر مسائل سیاسی و تفاوت موضع ایشان با جریان‌های دیگر از جمله تحریم‌کنندگان انتخابات است، البته دلائل و قرائن دیگر هم اندک نیستند.

۶- اکنون که ده‌ها سال از زمان حیات ایشان گذشته است، بسیاری از دوستان مواردی را به عنوان نقص برداشت من در مواضع سیاسی و اجتماعی علامه و روابط او با شخصیت‌های دیگر ذکر می‌کنند و بر آن اصرار و تاکید دارند. از نظر من واقعیت علامه این بود و مابقی، برداشت‌هایی است از دریچه نگاه دیگران. آنها اگرچه با حسن نیت و علاقه و حتی عشق به علامه این‌گونه می‌گویند و بسیاری از آنان بزرگانی موثق و مورد اعتماد هستند اما حقیقت بزرگتر از هر انسانی است. از جمله مواردی که به عنوان نقص برداشت من از روابط بزرگان دیگر و علامه ذکر می‌شود، حکایت منزل مسکونی علامه طباطبائی است. این حکایت اکنون پس از گذشت بیش از نیم

قرن در هاله‌ای از صحبت‌ها و نقل‌های متفاوت فرو رفته اما مرحوم پدرم اولین کسی بود که نامه تخیله را دریافت کرد و پس از آن از طریق دیگران از جمله جناب محقق داماد و بعضی دیگر پیگیری نموده و نیز در همان زمان و بعدها به شکل‌های مختلف و در ارتباط با طرفین، ماجرا را دنبال نمود. در این ماجرا نقش منفی وابستگان و بدنه جریانات بسیار پررنگ و تاسف آور بود، اما حقیقت ماجرا متفاوت از آن چیزی است که اکنون عنوان می‌شود. از جمله در نقش منفی دیگرانی که از «دو سو» بر این طبل نواختند، حکایت‌ها هست که نقل آن غیر از ابهام بیشتر نتیجه‌ای ندارد و هرگز نقل نخواهم کرد.

۷- من و برادرم (شهید محمد حسن که ۴ سال از من بزرگتر بود) به دلیل نزدیکی مکانی که با علامه داشتیم و بخاطر صبر و تحمل او از ابتدای بلوغ فکری، استفاده بسیاری از این بزرگواری و تحمل او می‌کردیم و بدون توجه به اذیتی که ممکن است بر او تحمیل شود تمام بار سوالات و تردیدها و اشکالات و اعتراضات را بر ایشان فرو می‌آوردیم و او همچون کوه صبر تمام این سرکشی و جسارت ما را چنان تحمل می‌کرد و با سعه صدر پاسخ می‌داد که گوئی هم سن و هم سال ماست! قبل از پیروزی انقلاب، ارتباط دائم به دلیل نزدیکی منزل‌ها جریان داشت و بعد از پیروزی انقلاب، مدت مدیدی علامه در منزل استیجاری ما در تهران و مدتی نیز در طبقه بالای منزل ما سکونت داشت. در این سالها، بزرگوارانه هر نوع جسارت ما را در بحث و گفتگو نادیده می‌گرفت و ما نیز از هیچ سخنی فروگذار نمی‌کردیم! در میان این گفتگوهای جسارت‌آمیز، از بحث‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی وجود داشت تا سوالات و سخنان فلسفی و اعتقادی (به خیال خودمان!). در تمام این گفتگوها - که گاه تا ساعت‌ها وقت ارزشمند او را هدر می‌داد و چیزی در این میان ناگفته و حل نشده باقی نمی‌گذاشت - هرگز محتوایی خلاف آنچه که در مطالب بالا از ایشان ذکر کرده و توضیح داده‌ام، وجود ندارد. تمام آنچه که از ایشان برداشت می‌شد همان «تعادل و تعقل و استقلالی» بود که نمی‌توانستیم او را با هیچ جریان و اندیشه دیگر همزاد و همگون ببابیم. خاطرات، جملات و سخنان روشن و واضحی که از این دوران در خاطر دارم، همگی نشان از همین شخصیتی است که در بالا توصیف کرده‌ام. برخلاف کتب و نوشته‌های ایشان که به دلیل عمومی بودن مجبور به زبان خاصی بود،

در صحبت‌های خصوصی ما همه چیز روشن و شفاف و بدون ابهام بود؛ از نگاه ایشان به مسائل سیاسی گرفته تا شخصیت‌های مطرح در جامعه، روشنفکران مطرح، عالمان و غیر آن. اکنون که این متن را می‌نویسم، نزد وجدان خود به این دلیل راحت و آسوده هستم که در این کلیت نگاه علامه هیچ تردیدی ندارم و جملات و بیان‌هایی که مستقیم و بدون واسطه از او شنیده‌ام، چنان صریح و روشن هستند که هیچ ابهامی در آن متصور نیست. مایل به نقل این جملات نیستم و به اکتفای همین کلیت اکتفا می‌کنم چرا که زمینه گفتگوی مسالمت‌آمیز را بیش از این از بین برده و در جهتی فضای جامعه را پیش می‌برد که برخلاف اهداف و نگاه علامه طباطبائی است.

۸- علامه طباطبائی در مقابل جریان‌های دیگری که در روند اصلاح جامعه اولویت را به امور دیگر از جمله سیاست و سیاست‌ورزی می‌دادند، اساسی‌ترین مساله را «تغییر و تکامل انسانی در تمام عرصه‌های فردی و اجتماعی» می‌دانست. نگاه بنیادین او منطبق بر تفکر حاکم بر عرصه‌های فکری و دینی رایج نبود و طبیعی است که در مقابل بسیاری از اربابان اندیشه و صاحبان جایگاه‌های اجتماعی، مواضع متفاوتی اتخاذ کرده و در بیان این مطالب همیشه احتیاطات لازم را مبذول دارد. بنیان تفکر اخلاقی و عرفانی او بر «توحید» و «کرامت و اصالت انسان» استوار بود. این مبانی اخلاقی و عرفانی را به صورت رمزگونه و رازآلودی در رساله *الولایه* و نیز به صورت دیگری در تفسیر *المیزان* بیان کرده است. همچنین طریقه اخلاق و عرفان عملی ایشان که مبتنی بر «معرفت نفس» و «نفی خدای شرک‌آلود» است، در این آثار و آثار دیگر -نه چندان صریح و شفاف- بیان شده است. آنچه که اکنون به نام ایشان و یا دیگران از کرامت‌های ظاهری و نقل فراوان آنها رایج شده، دورترین مسیر و نگاه به مسلک علامه است. علامه خود در زمان حیات بندرت به نقل «مکاشفات و کرامات» می‌پرداخت و اصولاً راه و روش او، دوری از این موارد بود. حتی گاهی این راه و روش صورت شدیدتری به خود می‌گرفت تا آنجایی که حلقه شاگردان خاص عرفان عملی او، مواردی همچون «اهل کرامت بودن» و «توجه محوری به آن» را بعنوان علامتی می‌دانستند که سالک به «مقام توحید» نرسیده و در میانه راه توقف نموده است!

۹- اما اساسی‌ترین ویژگی منحصر به فرد ایشان، توجه و علاقه نهادینه و اساسی به «ارتباط فکری و گفتگو» با افکار و صاحب نظرانی بود که متعلق به «حوزه‌های فکری کاملاً متفاوت و بیگانه» هستند. اگرچه امروزه این شعار اکثر جریانات و صاحبان تریبون و منبرهاست اما آنچه که ایشان انجام می‌داد کاملاً متفاوت از اینها بود. اکنون جریانات و صاحبان اندیشه، تریبون‌ها و کرسی‌هایی از این نوع دارند اما رفتار مناظره و ارشاد دیگران، ارتباط به قصد مجاب کردن و یا اطلاع یافتن از اندیشه‌های دیگران به قصد اعلام موضع و هرچیزی از این نوع کاملاً متفاوت از رفتاری است که علامه در دوران مهمی از زندگی خود با سختی و مشقت بسیار و با مسافرت‌هایی پی‌درپی و بدون کمترین امکانات انجام داده است. گفتگو کردن در دوره‌ای تاریخی که عصر بیانیه‌ها و مانیفست‌ها و برخوردهای سخت فیزیکی، مسلحانه و حتی قلمی بود غیر از این دوره ماست. مداومت و ممارست بیش از دو دهه در گفتگو با «حلقه تهران»- با وجود مانع زبان و بُعد مکان- نشان از باور عمیق به طریق گفتگو است نه تبلیغ آیین خود یا تلاش برای مجاب کردن و مانند آن. رجوع علامه به اندیشه‌های دیگران به قصد افزودن و گفتگو کردن و پیدا کردن حقایق جدید و آشنایی با مکاتبی است که به طور طبیعی هیچ انگیزه‌ای در شناخت آنها برای یک عالم روحانی حوزوی نباید وجود داشته باشد. نه تنها مدارا در این رفتارها مشهود است بلکه سرتاسر «اعتماد و ایمان» به حقایقی است که نزد خود فرد موجود نیست و تنها آن را در اندیشه‌های دیگران و در حوزه‌های متفاوت می‌تواند بیابد. چنین ویژگی در این حد از اعتلا و برتری در هیچ یک از عالمان حوزوی و دانشگاهی ما موجود نیست و این مختص علامه طباطبائی است. دوران حضور ایشان در «حلقه تهران» و رفتارهای بدیع او، بدون این نگاه هیچ توجیه و تفسیری نمی‌تواند داشته باشد. کلمات و جملاتی که از علامه در مورد «حوزه‌های فکری و عرفانی و فرهنگی غیر اسلامی» نقل می‌شود، انصافاً شگفت‌انگیز است و با نگاه متداول حوزوی قابل توجیه نیست. همچنین است قضاوت ایشان در مورد «شخصیت‌های غیر مسلمان» که به تواتر نقل شده و سیره عملی او نیز این را تایید می‌کند.

۱۰- به اعتقاد من اکنون که جامعه ما گرفتار انواع مصائب و مشکلات است و بیشتر از هر زمانی فضای فکری و فرهنگی و سیاسی آن نا امن، مضطرب و هزار تکه شده است، تنها این نگاه علامه می تواند نجات بخش زندگی دنیایی و آخرتی کشور و مردم باشد. برای این کار به جای صرف نیرو در فهمیدن اینکه در فلان مساله چه موضعی داشته و یا اتلاف وقت بر اساس قاعده باطل «اطمینان به خبر ثقه»، نیازمند این هستیم که بر این «اصول کلان نفی و اثباتی» تکیه کنیم. جسارت‌آمیز است اگر بگوییم که مسیر ما با تکیه بر این اصول کلان و دیگر اصول بنیادینی باید گذر کند که از «مدرسه فکری علامه»-به معنی روش کلان اندیشیدن و گفتگو کردن و نیز معرفت نفس و کرامت انسان- سرچشمه می گیرد. در این راه سخت و «سرکشی آشکار اما مثبت» حتی اتکا بر «علامه تاریخی و مکتوب» و یافتن «آنچه که او در تاریخ حیات خود انجام داده» نمی تواند جایگاه محوری داشته باشد. در نهایت، بیش از هر اصلی از اصول علامه، شیوه بنیادین او برای «گفتگو به قصد درک و استفاده از اندیشه‌های دیگران» -و نه برای مناظره و مجادله و ارشاد- برای ما سرنوشت‌ساز است. راه ما از مجادله و سیاست‌ورزی افراطی، مخالف‌پروری و ضدیت جناحی -حتی اگر برحق باشد- و مانند آن نمی گذرد. حتی دیانت ما بدون رها کردن فضای رایجی که با جداشدن از نگاه‌های خاص و پنهان علامه و بعضی از بزرگان به این نقطه رسیده است، نمی تواند آینده روشنی داشته باشد. نگاه‌هایی که در زمان حیات او امکان آشکار کردن نداشت و تنها به صورت راز آلود و پنهان بیان می شد، به امید اینکه روزی که سر باز کند. اساس این دیانت بر «تعقل صحیح»، «توحید حقیقی» و «کرامت و اصالت انسان» استوار است.

محمد حسین قدوسی

اردیبهشت‌ماه هزار و چهارصد و یک



تذکراتی برای اطلاع عموم

به قلم

نجمه سادات طباطبایی

۱۴۰۱/۰۲/۱۵

bashgah.andisheh
bashgahandishe

باشگاه

تذکراتی برای اطلاع عموم

باشگاه اندیشه، ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۱

۱- گاهی مطالبی در جرائد از قول اینجانب بر علیه افراد نقل می‌شود که من اطلاعی از آن ندارم، اما لازم

است عنوان کنم که هیچ مطالبی بر علیه هیچ کسی از ناحیه من معتبر نیست.

۲- از جمله مطالبی که از قول من نقل شده، مطلبی بر علیه آقای کدیور است. همانطور که پسر من در یادداشت سال ۱۳۹۵ تأکید کرده‌اند، ما ایشان را فردی متدین و محترم می‌دانیم و به هیچ وجه مخالفت نظرشان دلیل بر بی‌حرمتی ایشان نیست، بلکه می‌توانند با تحقیقات و استنباط خود در هر موردی اظهار نظر کرده و این حق ایشان است. مخالفت آقای کدیور با نظر اینجانب، هیچ عیب و ایرادی ندارد و بر اساس تحقیق و استنباط خودشان است و منافاتی با تدین ایشان نیز ندارد. علاوه بر آنکه ما طبق رویه علامه طباطبائی موظف هستیم از کسی که خلاف رأی ما نظر داده تشکر کنیم.

۳- همینطور که هیچ نقلی از من در مورد علامه طباطبائی نباید به معنی تکذیب شخصیت فرد دیگری محسوب شود، من به همه دیگرانی که به نوعی با نقل‌ها و خاطره‌گوئی من ارتباط پیدا می‌کنند، ادای احترام می‌کنم و اگر در جائی ناخواسته به آنان بی‌حرمتی شده عذرخواهی کرده و حلالیت می‌طلبم.

۴- در مورد شهادت همسر من، آنچه که من گفتم عبارت از بی‌اطلاعی علامه طباطبائی از شهادت ایشان بود. اینکه «مجلسی برای تسلیت‌گوئی به ایشان برقرار شده باشد» کاملاً محال است و اینکه در آن مجلس چه کلامی گفته شده نیز اساساً بی‌معنی است. بدیهی است که خانواده علامه از بی‌خبر یا خبردار بودن علامه از این مصیبت مهم مطلع هستند و بی‌خبری آنان مفهومی ندارد. راستی چگونه ممکن است علامه‌ای که برای «در چاه افتادن بچه گربه» شهر را به آشوب می‌کشد و تا رهائی او، زندگی خود را تعطیل می‌کند از این قضیه خبردار شوند و «آب از آب تکان نخورد»؟ همچنان که جملات مبهم و معدود علامه که اشاره‌ای به این حادثه ممکن است داشته باشد در مصاحبه‌ها بعنوان «امر خارق‌العاده» مطرح شده است.

۵- اکنون که کلیپ سخنرانی آقای فلسفی در مراسم ترحیم علامه منتشر شده است، دلیل روشن دیگری بر این امر است و در آنجا هم ایشان تأکید بر بی‌اطلاعی علامه طباطبائی از شهادت دامادشان می‌کنند. با ادای احترام و عذرخواهی مجدد از همه کسانی که به نام من به آنان بی‌حرمتی صورت گرفته است.

واکنش خانواده محترم قدوسی به مباحث «آقای طباطبائی، انقلاب و نظام»

پانزدهم اردیبهشت ماه هزار و چهارصد و یک

نجم السادات طباطبائی (قدوسی)



kadivar.com

<https://kadivar.com/19507/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.